

**مصاحبه اختصاصی با شهید استاد برهان الدین ربانی رئیس جمهور
پیشین و رهبر اسبق جمعیت اسلامی افغانستان
محمد اکرام اندیشمند**

این مصاحبه را من جهت نگارش "کتاب امریکا در افغانستان" روز هژدهم حوت 1383 خورشیدی (8 مارچ 2005 میلادی) با مرحوم استاد ربانی در منزل قبلی شان واقع حصه اول خیرخانه شهر کابل انجام دادم. بخشی از این مصاحبه در کتاب مذکور در همان سال چاپ و منتشر شد، اینک متن کامل مصاحبه طی چند بخش در اختیار خوانندگان قرار داده می شود:

سوال:

رابطه دولت اسلامی تحت رهبری و ریاست شما و روابط جبهه متحد در دوران مقاومت علیه طالبان، با ایالات متحده امریکا چگونه بود؟

جواب:

این روابط برمیگردد به قبل از دوران پیروزی مجاهدین و دوران مقاومت، قبل از اینکه ما داخل افغانستان بیاییم. به عقیده من کشورهای که در دوران جهاد با مردم افغانستان و با مجاهدین رابطه داشتند و کمک میکردند، این کمک ها بر مبنای یک استراتژی دوام دار نبود. هر یک از این کشورها آجندای به خصوص خود را داشتند. وگپ زیاد آنها شاید در یک نقطه خلاصه می شد که به چه شکل خطر نظامی اتحاد شوروی را که به منافع آنها بسیار مضر بود دفع کنند یا کاهش دهند.

تا جاییکه به ایالات متحده امریکا ارتباط داشت دو مسئله را مورد توجه قرار میداد:

1- جنگ سرد که در مقابل شوروی با مصارف گزاف پیش میبرد

2- مشکل و عقده شکست ویتنام که در ذهن امریکایی ها باقی مانده بود.

اما به ارتباط افغانستان، در ابتدا تصورشان این بود که درد سری به اتحاد شوروی بسازند. اینکه شوروی شکست بخورد و از هم بپاشد، این چیزها در ذهن شان نبود. بعد از اینکه حوادث انکشاف کرد و کم کم دنیا فهمید و جهاد در سطحی رسید که اتحاد شوروی دارد افغانستان را ترک میگوید، در آن وقت پالیسی خود را، پالیسی مقطعی خود را تقریباً تمام شده می پنداشتند. ما هم پالیسی مقطعی آنها را تمام شده فکر میکردیم. فکر میکردیم که دیگر هیچ لزومی ندارد که از افغانستان و از مردم افغانستان و از مقاومت و جهاد مردم افغانستان حمایت بدارند و به عنوان یک کمک اخلاقی در ذهن شان چیزی بوده باشد.

البته در دنیای که ما به سر میبریم کمک های اخلاقی و انسانی شاید بسیار محدود و به حیث یکی از قضایایی در جهان مطرح باشد. و حتی کمک های انسانی را که هم به عقیده من در کشورهای آسیا، افریقا و کشورهای عقب مانده صورت می گیرد اکثراً کمک های بشردوستانه و انسان دوستانه نیست. شاید به سطح افراد، به سطح شخصیت ها و به سطح موسسات، انسان دوستانه باشد. اما چه بسا از این کشورهای بزرگ هستند که در کمک های انسانی شان مصالح استخباراتی شان مطرح است. مصالح سیاسی و نظامی شان مطرح است. مصالح اقتصادی شان مطرح است. سرمایه گذاری را به همین شکل میکنند.

به این اساس به ارتباط افغانستان یکدم تغییراتی همزمان با اینکه ما به پیروزی رسیدیم از سوی آنها در نظر گرفته شد. این ها می خواستند که نظام و حکومت مورد نظرشان پیاده شود. سیستم و حکومتی را که خودشان میخواستند، نه بر مبنای آن داعیه ای که مردم افغانستان قیام کرده بودند و بر آن مبنای میخواستند، نظام تشکیل شود. حکومتی متکی به ارزش های دینی، روحیه استقلال خواهی، غرور ملی و آزاد منشی باشد. دیگر، این چیز ها پیش دنیا ارزشی نداشت و نمی خواستند چنین حکومتی بر این مبنای بوجود بیاید، بلکه میخواستند آنرا سرکوب بکنند. آنها میخواستند اجازه ندهند که چنین چیزی بمیان بیاید.

از همین جا بود که دید آنها در قسمت افغانستان و قضاوت شان در مورد افغانستان آغاز شد. بر این اساس آنها میخواستند که حکومت مشترک با نجیب (داکترنجیب الله آخرین رهبر حزب حاکم دموکراتیک خلق) بوجود بیاید و ماهیت انقلاب و ماهیت پیروزی بکلی از بین برود. مجاهدین و مردم احساس نکنند که ما یک جهت پیروزمند هستیم که اتحادشوروی شکست خورد و ما بر خرابه ها و ویرانه های باقی مانده از اهداف و مقاصد تجاوز گرانه آنها، نظامی را میسازیم. بلکه آنها میخواستند نشان بدهند چیزی را که ما میخواستیم باید پیاده شود، نه آن چیزی را که مردم افغانستان میخواستند. آن مطلبی را که آنها می خواستند به معنی اینکه ماهیت استقلال خواهی، آزادمنشی و حماسه تاریخی ما در آنجا حضور و وجود نداشته باشد. مخصوصاً مسئله ارزش های دینی.

به این اساس، این تقریباً نقطه زیاد مشترک کشورهای دیگر هم بود. حتی اتحاد شوروی که در حال سقوط بود و بالاخره سقوط کرد نیز نمیخواست که چنین حکومتی در افغانستان تشکیل شود و مخالفین شان حکومت را بدست بگیرند. در این قسمت تعداد زیادی از کشورهای که در شکست اتحادشوروی و پیروزی در جنگ سرد سهم و نقش داشتند، میخواستند که با مجاهدین متحدانه و یکجا با مردم افغانستان کمک کنند تا برنده جنگ سرد شوند، در قسمت ناکامی مجاهدین با ایالات متحده امریکا اشتراک عمل داشتند. ناگفته نماند بعضی کشورهای منطقه هم، همسایه ها و بعضی کشورهای اسلامی علاقه نداشتند که کشوری بر مبنای روحیه جهاد و مجاهدین حاکم شود و قدرت را بدست بگیرد.

به این اساس مجاهدین در یک وضعی قرار گرفتند که خود را تنها احساس کردند. در حالتی که ما دیدیم حتی پلان های انسانی (کمک های بشری) را کسی عملی نمیکرد. حتی کشورهای اسلامی، کشورهای عربی چون: امارات متحده عرب، کویت و عربستان سعودی که مکتب، مسجد، مدرسه و کلینیک میساختند این ها را نیم کاره رها کردند و رفتند. به خاطر اینکه آنها دیگر علاقه نداشتند به این پروگرام ها. این تنها در وقتی بود که حتی هنوز مجاهدین در کابل حکومت هم تشکیل نداده بودند. وقتی که حکومت مجاهدین در کابل تشکیل شد دیگر از آنها و آن کمک های انسانی خبری نبود، اینطور نبود که مجاهدین نمی خواستند.

حکومت مجاهدین و در اولین روزهای پیروزی ما خواستیم که این پیام را به ایالات متحده امریکا برسانیم که ما علاقه داریم تا کمک آنها را بگیریم و با آنها روابط خوب و نزدیک داشته باشیم. ناگفته نماند تا جایکه به جمعیت ارتباط داشت و به ما

مربوط بود حتی در دوران جهاد هم به این فکر بودیم که چه قسم یک برنامه استراتژیک و طویل‌مدتی را ما با دنیای غرب مخصوصاً با ایالات متحده آمریکا تنظیم بکنیم. سفری که من به آمریکا در آن دوران داشتم و با "ریگان" دیدیم، آن سفر تنها یک هوس رفتن به آمریکا نبود. در شرایطی بود که آن سفر برای ما بسیار گران تمام شد. کمک‌های لوژستیک‌ی عرب‌ها، آن کمک‌های را که مردمشان میکردند و حتی کمک‌های دولتی‌شان بروی جمعیت بسته شد. در آن وقت جو و جریان حاکم طوری بود که نباید با غرب نزدیک شد. به آن اساس بود که گروپ‌های حکمتیار و استاد سیاف عکس‌العمل خطرناک تبلیغاتی را براه انداختند. اما به ذهن من این بود که ما از همین حالا برای فردا روابط سیاسی خود را با دنیا قایم بکنیم، رابطه بگیریم. با وجودی که ما این کارها را کردیم و کمک‌های قطع شد، قطع این کمک‌های مقطعی مهم نبود. برای ما مهم این بود که با دنیا رابطه قایم بکنیم. روابط کشور خود را با دنیا تثبیت بکنیم و پسانها بتوانیم همکاریهای سیاسی، اقتصادی و غیره روابط با دنیا و جامعه بین‌المللی در حکومت آینده داشته باشیم. اما وقتی که ما این جا آمدیم و تشکیل حکومت دادیم، جواب مثبت نشنیدم.

اولین بار ما که این جا آمدیم و در اولین سخنرانی بعد از شورای حل و عقد که در تالار لیسه امانی من داشتم پیام تشکرات ملت افغانستان و دولت افغانستان از مردم و دولت آمریکا بود که در این مبارزه بسیار بزرگ ما، در پهلوی ما قرار داشتند. ما از آنها خواستیم که به عنوان یک کشور دوست در بازسازی افغانستان و ثبات سیاسی افغانستان با ما همکاری بکنند. اما آنها هیچ کاری نکردند. از این بعد کار شروع شد که به چه شکل این دولت نویناد و چه قسم سقوط داده شود، تا این طور نشان داده شود که ملت‌های که بخواهند خودشان حکومت بسازند و بر اساس فرمایش و هدایت کشورهای بزرگ و قدرتمند دنیا حکومت نسازند، این‌ها نمیتوانند. اما پیش ما این فیصله بود که ما دوست می‌باشیم، نه نوکر. و ما میخواهیم که مستقل بوده باشیم، نه وابسته. کمک از دنیا مطالبه می‌کنیم، اما نه به قیمت غرور ملی و افتخارات و استقلال خود. در همان دوران سفیر عربستان سعودی چند بار به من گفت که شما بیشتر از حد، مستقل مزاج هستید. آخر یک روز گفت که اجازه میدهید که من یک گپ بزنم و گفت که خواهش من این است که روش خود را تغیر بدهید و شما را نمیمانند که حکومت کنید. من گفتم که ما با کسی اعلان مخالفت نکردیم و مخالفت نداریم. او میگفت که شما بسیار زیاد مزاج و روحیه مستقل دارید.

به هر حال از روزهای آغاز ما تلاش‌های زیادی کردیم که روابط داشته باشیم اما به محض پیروزی ما یکدم سفارت‌خانه‌های کشورهای بزرگ بسته شد. این یک اشاره سبز برای بدامنی و بی‌ثباتی در این کشور بود. وگرنه آنها چه می‌خواستند؟ در حالی که نباید چنین میکردند و ضمناً پشت سر با گروپ‌های آشوبگر همکاری داشتند.

آدم پرسان بکند که این مردمی را که تروریست میگویند، این گروه القاعده و طالبان، آیا این‌ها بعد از 11 سپتمبر تروریست شدند؟ پیش از آن هم این گروه همین خاصیت را داشتند و آدم می‌کشتند. ترور میکردند. وقتی که آنها ما را و

مردم ما را بمبارد میکردند، با راکت میزدند، کسی آنها را تروریست نمیگفت. حتی مورد حمایت قرار میگرفت. از طالب ها با تقدیر یاد می شد. میگفتند که مسلمانهای سنتی با غرب مشکلی ندارند. در مقالات مختلف مبصرین شان نوشته میکردند که این ها هیچ مشکلی خلق نمی کنند. در حالی که بسیار به سادگی می شد که با حکمتیار و همین گروه همکاری نمی شد و یا بعضی کشورهای همسایه از گروه های مربوط خودشان حمایت نمیکردند، از گروه های قومی و گروه های مخالف حمایت نمیکردند، جنگی نمی شد و هیچ مشکلی ما نداشتیم. به علت اینکه در ابتدا مثلاً همه در این جا آمده بودند. هیچ کسی نبود که بیرون مانده باشد. جنرال دوستم، حزب وحدت و همه. اما متأسفانه این ها این طور یک برنامه داشتند که چه قسم بی نظمی و بی ثباتی در این کشور بیاید و این حکومت سقوط بکند. به همان اساس بود که جنگ و آشوب ادامه یافت. از هر نوع کار و همکاری خود داری کردند. از به رسمیت شناختن و از هر کاری که به بی ثباتی پایان میداد امتناع نمودند. در حالی که آنها با نیروهای آشوبگر و جنگجوی که اکنون آنها را تروریست می گویند رابطه داشتند و حتی خانم رافیل معاون وزیرخارجه ایالات متحده میگفت که ما با طالبان مشکلی نداریم. یکی دو مشکل خورد و ریزه است اگر رفع شود ما آنها را به رسمیت هم می شناسیم.

به این ترتیب این طور نبود که ما تلاش نکردیم تا با دنیا و با ایالات متحده امریکا رابطه نگیریم یا رابطه نداشته باشیم. بلکه از قبل این ها برنامه هایی داشتند برای سرنگونی حکومت مجاهدین. برای جنگ، برای ایجاد آشوب و برای بدنام ساختن و هر کار دیگری. هر کس که بر ضد دولت می جنگید، حمایت می شد، تمویل می شد و سلاح داده می شد. بزرگترین نمونه آن طالب ها است. در حالی که طالب ها هیچ وقت منحیت یک قدرت نظامی و سیاسی هرگز بمیان نمی آمدند تا زمانیکه پشت سرش چند کشور قرار نمیگرفت. بر این اساس تلاش های ما بی نتیجه ماند.

ناگفته نماند که در بازی های میان بریداس و یونیکال شرکت های که میخواستند پایپلین انتقال گاز را تمدید نمایند نیز حالت آشوب و جنگ علیه دولت ادامه داده شد تا عناصری بوجود بیاید که بتواند مورد قبول آنها باشد و پایپلین در موجودیت آنها تمدید شود. این نیز یکی از بازی هایی علیه دولت مجاهدین بود. و بدین گونه مشکل از این جا ها شروع شد. نه اینکه ما نمی خواستیم با آنها روابط نداشته باشیم. گاهی دید و وادیدهای پراکنده صورت میگرفت. اما هیچ وقت نیامدند که با ما گپ بزنند چه باید شود شما چه میخواهید و ما چه بکنیم و چگونه برای ثبات و آرامی همکاری صورت بگیرد؟ نه کدام پیشنهادی، نه کدام نظری و نه کدام همکاری. بلکه برای سقوط و برای آشوب هر کاری که میتوانستند، کردند.

سوال: ایالات متحده امریکا که این سیاست را ادامه داد، وقتی حادثه 11 سپتمبر 2001 بمیان آمد، بعد از آن برخورد آنها چگونه بود و چگونه رابطه ای برقرار کردند؟
جواب: اول باید بگویم که مسئله از کجا شروع می شود.

پیش ما در جبهه مقاومت این باور وجود داشت و ما به این عقیده بودیم که این حرکت طالبان یک حرکت خطرناک است. این حرکت، استقلال افغانستان را از بین

میبرد و هم چنان اسلام را بدنام میسازد. حرکت حساب شده ای است که میخواهند نشان بدهند که اسلام همین است. اسلام به حقوق انسان اعتنا و احترامی ندارد. به زنان حقی قایل نیست. و میخواستند که عمل و کارطالب ها را به عنوان یک حرکت اسلامی و حکومت اسلامی نشان بدهند که اسلام همین است. اما ما به این عقیده بودیم که به هر قیمت، در این دو جهت مبارزه و مقاومت ادامه یابد:

1- برای استقلال و تمامیت ارضی افغانستان

2- برای نجات اسلام از بدنامی و جلوگیری از مسخ و تحریف اسلام

ما باور داشتیم که نباید بعد از این همه جهاد و فداکاری ما در راه دین و حفظ ارزش های دینی شان، با عمل و حرکت طالبان که به نام اسلام و شریعت انجام می دادند، بد نام نشود. باور ما این بود و کاملاً واضح بود که اسلام غیر از آن چیزی است که آن گروه برای بدنام ساختن و مسخ اسلام وارد صحنه ساخته شده بودند. از این رو با وجودی که شرایط بسیار تنگ و محدود هم بود ما تصمیم داشتیم تا مقاومت ادامه یابد. ما تلاش میکردیم که در مقاومت پیروز شویم. اما پیروزی به این معنی نبود که تنها همین مجموعه ما حکومت را کاملاً بدون رجوع به آراء مردم، بدون شورا و مشورت مردم بدست بگیریم.

ما به این فکر بودیم که یک مرحله انتقالی باشد. یک مرحله انتقالی توسط همین دولت تشکیل شود، بعداً از طریق شورا و تشکیل شورا حکومت بعدی تشکیل شود. البته این مسئله در بین ما مطرح بود به همین اساس دید و وادید های صورت میگرفت. با افغانهای که در بیرون بودند و در پاکستان و کشورهای دیگر بودند تماس ها و مذاکراتی به عمل آمد. اینگونه مذاکرات و تماس ها بسیار پیش و در تمام دوران مقاومت وجود داشت. درچنین جریاناتی بود که انجینر مسعود (احمدشاه مسعود) شهید شد. فوراً برای ما این امر مطرح میگردد که چه کاری باید بکنیم؟ من فکر کردم که باید کوشش بکنیم که از فامیل انجینر مسعود کسی را به جای او بیاوریم. ناگفته نماند که من میخواستم که احمدضیاء را به جای او تعیین بداریم. در این وقت کسانی که در آنجا بودند از همه بیشتر فهیم خان می خواست جانشین آمر صاحب شود. البته او(فهیم خان)خودش مشکلاتی داشت. در همان روزهای که این حادثه رخ داد، دامادش هابیل پیش من آمده بود تا یگان مشکلاتیکه فهیم خان داشت حل شود.

من وقتی بعد از حادثه آدمم پیش از اینکه مشوره کنم با دیگران، گفتم یک سرپرست از همین برادر ها باشد که فهیم خان را گفتم این سرپرستی را به عهده بگیرد. البته یک تعداد برادرها نظر خاص خود را داشتند. مثل اسماعیل خان، دوستم و حتی بعضی برادر های دیگر که میگفتند نشست کنیم و به جای انجینر مسعود کسی دیگر را اگر تعیین می کنید مشوره بدارید. البته شرایط طوری آمد که در این وقت مسایل نظامی مطرح بود. ما باید زیاده تر به مسایل سیاسی کار نمیکردیم و به مسایل نظامی می پرداختیم تا مقاومت دوام میکرد.

به تعقیب این، حادثه 11 سپتمبر آمد. البته بعد از آن نظر دنیا این بود که همین حکومت در یک مرحله انتقالی باشد. بعد از اجلاس شانگهای که پوتین به دوشنبه

آمد و ما دیدار و مذاکراتی با او داشتیم پیش او این ذهنیت بود و خصوصاً پیش تمام کشورهای که از جبهه مقاومت حمایت میکردند این فکر بود که حکومت انتقالی همین حکومت باشد. پوتین میگفت که امریکانیز این نظر را تایید می کند و چین هم به همین نظر است. تنها ایتالیا ملاحظاتی داشت، چون شاه سابق افغانستان در آنجا مقیم بود. به قول پوتین دیگر همه کشورها این نظر را قبول داشتند. این موضوع به همین شکل وجود داشت.

بعد از اینکه امریکایی ها تصمیم گرفتند تا با کارنظامی و جنگ، طالب را هرچه زودتر یکطرفه کنند حالاتی بوجود آمد، دید و وادیدهای حاشیوی انجام دادند. من به این فکر بودم که هرکاری که باید صورت می گیرد بین دو طرف و به سطح دولت باشد. باتاسف باید بگویم که این برادرهای ما که بعداً به قدرت شریک شدند، مثل کاراوپراتیفی و کار استخباراتی به این گونه مذاکرات با امریکایی پرداختند. اکثر مسایل را پیش خود نگه میداشتند و چیزی نمی گفتند. البته خلای کار از همین جا ناشی شد از همین کار پشت پرده که یکنوع معامله صورت گرفت. در اثر این معاملات و این گونه کار به پرستیژ و حیثیت جبهه جهاد مقاومت و سرنوشت آینده نظام و دولت صدمه جدی وارد شد. از این مذاکرات و کار های که آنها انجام می دادند شورای عالی دولت هیچ خبر نبود و خبر نمی شد.

بعد ها گپ به این شکل شد که وقتی طالب در حال شکست قرار گرفتند، بعضی کشورها به خصوص پاکستان زیاد پافشاری داشت که ما کابل نیایم. البته وقتی کابل سقوط کرد و ما آمدیم کابل، تلاش های صورت گرفت که جلساتی صورت بگیرد. ملل متحد هم میخواست مذاکرات و جلسات تشکیل شود. هیئات مذاکره کننده بوجود بیاید. ما هم این را تایید میکردیم که مذاکره صورت بگیرد، نشست هایی صورت بگیرد، حتی ما این توقع را مدت ها قبل داشتیم که دنیا چنین تلاش و اقدامی را برای ختم جنگ در افغانستان انجام بدهد.

اما در این مرحله که طالبان در پایتخت نبودند، ما میخواستیم هر نوع مذاکره و جلسه ای در پایتخت کشورمان انجام شود. با وجود آن، ما پذیرفتیم که اول بار جلسه در بیرون شود اما نظر ما این بود که آن جلسه سمبولیک باشد و باید تمام تضامیم در مورد آینده در پایتخت کشورما توسط خود افغانها گرفته شود. حتی من این را اعلان هم کردم. از ما پرسان شد که در کجا جلسه دایر شود، در استرالیا، سوئیس، آلمان و جاهای دیگر نام برده شد. من نظرم این بود که آلمان خوبتر است چون افغانستان روابط تاریخی با آلمان از گذشته داشته است. جلسه آنجا تشکیل شود، اما فیصله در داخل باشد. و فیصله هم شد که کسانی که میروند موضوعات دیگر چون تشکیل حکومت را در داخل بحث بدارند. اما وقتی برادر های که آنجا رفتند متأسفانه تحت هر شرایطی تصمیم های گرفتند که من تا آخر مخالف بودم. من تلفونی میگفتم که شما این کار را نکنید شما این حق را ندارید که تصمیم بگیرید. تضامیم باید در داخل گرفته شود. حتی من گفتم اگر اداره انتقالی هم میشود در راس اداره انتقالی شورای رهبری بسازید که به حیث ممثل دولت عمل کند. مثلیکه در عراق ساخته شد، یک شورای ممثل حکومت. با ساختن شورای رهبری ما میتوانستیم به دنیا نشان بدهیم که این افتخارات تاریخی مربوط به جبهه

مقاومت است، نه اینکه آدم های بی سروپا آنجا جمع شود که این شورای قبرس است، ین شورای روم است. آنها چه کاره هستند؟

ما با تشکیل شورای رهبری می توانستیم نشان بدهیم که فاتح جنگ و مقاومت هستیم که علیه تروریزم انجام دادیم و هم مبتکر صلح هستیم. تا آخرین مرحله تلاش کردم، اما متاسفانه برادرها در آنجا یا بازی داده شدند یا کار دیگری شد. به هر شکلی که شد، فیصله هایی صورت گرفت که آثار منفی آن تا هنوز وجود دارد. البته درست است که جامعه جهانی میخواست کاری صورت بگیرد و ما که مخالف جامعه جهانی نبودیم. تنها ما نیازمند و مضطرب نبودیم که در کشور ما صلح و ثبات بیاید، آنها نیز آنها این ضرورت را داشتند و مضطرب بودند. در افغانستان که جنگ و مبارزه علیه تروریزم صورت می گرفت و آنها میخواستند کار عملی در این مورد انجام بدهند. ما یک ملت هستیم، یک کشور هستیم باید از ما پرسان بکنند، اجازه بگیرند. ما کشور اشغال شده نبودیم و نیستیم. چرا اینقدر کشور ما ارزان فروخته شود. متاسفانه این کارهای صورت گرفت به تاریخ جهاد و مقاومت جفا شد و به حیثیت همان کسانی که در راه مقاومت و جهاد جان دادند، جفا شد.

در همان زمان یک نماینده و هیئت از سوی رئیس جمهور بوش آمده بود. ما با او یک نشست داشتیم. بسیاری از برادران بودند. آقای سیاون نیز بود. من به آنها پیشنهاداتی کردم که این روابط و کمک های انفرادی خود را پس کنید برای ثبات و استحکام یک نظام مطمن، کار و تماس رسمی با دولت گرفته شود. کمک از یک دست و منظم صورت بگیرد. در دوران جهاد یکی از دلایل بی نظمی و بی ثباتی هم همین کمک و ارتباطات انفرادی بود که مراکز متعدد تشکیل شد و بعداً مصایب زیادی را سبب شد که از جمله تروریزم در کشور ما آمد و آشوب های زیادی بوجود آمد. این مسایل را که من برایشان گفتم، بعداً من بر آمدم، داکتر عبدالله با برخی برادران به آنها گفت که ما گپ های خصوصی داریم و با آنها صحبت خصوصی کردند که نفهمیدیم چه گپ های را با آنها گفتند؟

تصور من این است که یک سلسله چیزهایی این برادر ها به هیئت امریکایی گفتند و آن برادران خواستند نشان بدهند که گویا مردمی که در سطح بالای کرسی های دولتی ما هستند، آنها موثریتی ندارند و با آنها نیز نمی شود معامله صورت بگیرد. این ها ویژگیهای آیدئولوژیک دارند و افراطی هستند با این ها نمی شود کاری انجام داد.

تصور من این است که آن برادرها فکر خامی را پیش کشیدند و پسان هم همین طور گپ ها مطرح می شد که گویا اسلام معتدل میتواند کارساز باشد و ما ممثل این تفکر هستیم. و از این گونه گپ ها و حرف هایی. اما، این ها هم خود را بازی دادند و هم متاسفانه مشکلات زیادی را ایجاد کردند.

صفحات بسیار اسفباری از تعاملات و معامله گریها بوجود آمد و نتوانستیم که از خود درست دفاع بکنیم. این برادرها نتوانستند سنگینی خود را حفظ بکنند و از داعیه جهاد و مقاومت و حق مشروع مردم خود نمایندگی قوی کرده نتوانستند. به همین اساس این ها فقط همین تحویل گرفتن خود را مدنظر گرفتند و دیگر به مصالح جهاد و مقاومت نیندیشیدند.

این طور نبود که دنیا چنان فشار بیاورد که ما راهی جز آنچه که انجام یافت نداشتیم. بنیم در عراق حتی کسانی که هیچ نبودند در وطن شان، آنها را از بیرون جمع کرده آوردند که توسط آنها یک پایگاه پیدا بکنند. اما ما که پایگاه قدرتمندی از دوران جهاد تا آن وقت در داخل داشتیم. دولت قانونی و مشروع داشتیم. دنیا و امریکا نمیتوانست این ها را نادیده بگیرد.

البته در انقلابات و تحولات سیاسی در دنیا بر اساس معاملات مقطعی هر کاری که صورت بگیرد، طبعاً پایدار نمی باشد. آن برادر های ما به این گپ متوجه نشدند. در حالی که هر کاری که صورت می گیرد باید پایه های ملی داشته باشد و ریشه های ملی داشته باشد و از حمایت مردمی برخوردار باشد. متأسفانه آن برادر ها سر حمایت مردمی آن زیاد فکر نمی کردند. به این باور بودند که حمایت بیرونی کفایت می کند و هر کاری می شود با حمایت بیرونی صورت بگیرد. آنها نمی فهمیدند که اینگونه معاملات بیرونی بصورت مصلحتی و زودگذر است. حتی آنها در همان حمایت بیرونی هم هیچگونه تضمینی دریافت نکرده بودند. همه چیز حرف های خالی و بدون رسمیت و قانونیت بود که برای شان گفته می شد. در حالی که من همان وقت با برادرها می گفتم وقتی که با آنها گپ زده میشود باید همه چیز روشن و واضح باشد. به حیث دولت گپ زده شود. تمام مسایل روشن باشد که در کدام بخش با ما چگونه کاری صورت می گیرد؟ در بخش بازسازی چه بدست می آوریم؟ در بخش نظامی ما چه حاصل میداریم؟ و در بخش های دیگر چه می شود؟ و امثال این گپ ها.

در حالی که ما بنیم در دیگر کشورها وقتی یک نیرو و کشور بیرون می آید حتی یک میدان هوایی اش را می گیرد و میخواهد که از آن استفاده کند چقدر پول و امکانات به آن میدهد. حتی یک میلیارد و دویست میلیارد دالر یک میدان هوایی را به کرایه و اجاره می گیرند تا از آن استفاده بدارند. نباید این طور شود که کل کشور و خاک ما در اختیار آنها مفت و ارزان قرار داده شود و فقط در بدل آن صرف یک جیب خرج گرفته شود. متأسفانه برادر های ما در این معامله فقط همین رقم کار کردند، همه چیز را دادند، فقط جیب خرج گرفتند. دیگر فکر آینده را نکردند که چه می شود. این اشتباه کلان بود. بعد از آن که امریکایی آمدند با این گونه معاملات متأسفانه کار تاکنون هم به همین منوال پیش میرود و آنها فقط از ما حرف شنوی می خواهند نه حرف زدن. در حالی که دولت ها چه خورد باشند چه کلان در مسایل سیاسی مطابق حقوق بین المللی حقوق مساوی دارند. همین حالا بنیم که نیروهای بیرونی میروند و می آیند و جابجا می شوند بر اساس کدام قانون و قانونیت صورت نمی گیرد. نه پارلمان است، نه فیصله پارلمان در این مورد. فیصله های قبلی هم صورت گرفته در یک حالت اضطراری صورت گرفته، نه بر اساس کدام فیصله های نهاد های قانونی و مستقل. تا کنون هم کارهای مملکت ما بر اساس تعاملاتی که در دنیا مروج است صورت نمی گیرد.

سوال: اگر وضع به همین شکل پیش برود، موضوع استقلالیت افغانستان و حاکمیت ملی و آینده این کشور چه می شود؟

جواب: واقعاً این درست نیست. تا بکی این موسسات خارجی، انجو ها و سفارت خانه ها در امور کشور ما مداخله کنند و باید این وضع تغیر بخورد. به تصور من کسانی که در حکومت هستند باید به این متوجه شوند و از خود بپرسند که ما کشور آزاد هستیم و مستقل هستیم؟ لازمه یک کشور آزاد و مستقل چیست؟ و اگر این وضع با استقلالیت و آزادی سازگاری ندارد که باید آنها تصمیم خود را بگیرند. تا کنون تصمیم های که گرفته شده در حالت اضطرار بوده است. تصمیم های نبوده که بر اساس اراده آزاد و مستقل گرفته شده باشد.

البته تا کنون اینطور فکر می شد که زیاد موضوع امنیت و ثبات مهم است. اگر نیروهای خارجی هستند در این جا همین امنیت و ثبات مهم است. خوب، امنیت و ثبات هم که مهم می باشند، اما ما باید سر این تأکید بکنیم که امنیت و ثبات در جهت تحکیم منافع ملی ما تأمین و تحکیم شود. حاکمیت ملی، استقلال و ارزش های دیگر ملی در کشور ما منافع ملی را می سازند. در ثبات هم متکی به مردم باشیم نه به خارجی ها. خارجی ها که این جا تا ابد نیستند. ما از آنها استفاده بکنیم، اما نباید همه چیز را فدای آن بسازیم. ما در امنیت و ثبات به خود اتکا کنیم.

سوال: آیا وقتی که امریکایی حملات نظامی را در افغانستان آغاز کردند و بمباران را شروع کردند، کدام قرار داد و توافقی با دولت اسلامی که شما ریاست آنرا بدوش داشتید، امضاء کردند و مجوزی را از دولت اسلامی، منحیث یگانه دولتی که دارای مشروعیت بین المللی بود و در سازمان ملل نمایندگی داشت، بدست آورده بودند یا چطور؟

جواب: نه خیر، هیچ چیزی نبود. حتی بعداً که انتقال قدرت صورت گرفت، امریکایی ها سر خود بمباران میکردند و چند بار دیدیم که تلفات ملکی ایجاد شد. همان وقت در دوره شش ماهه یکبار به آغای کرزی گفتم که شما قومندان امریکایی را بخواهید و برای شان بگویید که سر خود به بمباران کورکورانه دست نزنند. برای شان بگویید که ما یک کشور مستقل هستیم، این کار به آنها هم بد و به شما هم بد است. من گفتم که یک مشاور نظامی از آنها بگیر و هر وقت که ضرورت به یک اقدام نظامی میبود با شما مشوره صورت بگیرد.

سوال: در توافقات بن، ادعا می شد و گپ های وجود داشت که هیئات بسیار زیر فشار است تا توافقات امضا شود. آیا در کابل شما هم تحت این فشار ها قرار داشتید؟

جواب: نه خیر، اصلاً فشاری احساس نمی کردیم. من به آقای قانونی چند بار تیلیفونی گپ زدم و گفتم که اگر تو به این شکل پیش بروی و هر چیز که دیگران گفت قبول کنی این جا بیایی مردم و مجاهدین تو را سنگسار می کنند. اگرچه آن برادران هنوز هم می گویند که ما معاهده صلح را امضا کردیم و ما این کار را کردیم، اگر ما نمی شدیم، چنین و چنان می شد. در حالی که این حرف ها هیچکدام آن درست نیست.

من می گفتم که ما متهم نیستیم. تروریست ها کسانی دیگر هستند. ما که علیه آنها جنگیدیم. این حق ما است که آزاد و مستقل باشیم و به خواست بر حق ما دنیا گردن بنهد. همین قدر که ما ضرورت داریم، امریکایی ها و دنیا بسیار بیشتر از

آن نیازمند هستند. و آنها ده ها بار به ما محتاج بودند. امریکایی ها میخواستند اعاده حیثیت کنند و از خود دفاع کنند. پرستیژ آنها ضربه خورده بود و از این رو آنها بما سخت نیازمند بودند. ما باید از این حالت به نفع کشور خود، مصالح مردم و مقاومت خود استفاده می کردیم.

سوال: وقتی توافق امضا شد چرا کرسی های کلیدی حکومت بسیار بصورت انحصاری در دست چند نفر قرار گرفت، در حالی که آنها به نمایندگی از جبهه متحد بودند و در جبهه متحد که دوستم وجود داشت، حزب وحدت وجود داشت. پسان دیدیم که آنها نارضایتی خود را نشان دادند. چرا چنین کاری صورت گرفت؟

جواب: من بیشتر گفتم که متاسفانه در آنجا کارها همه بدون یک آینده نگری صورت گرفت. مثل اینکه چند نفر بنشینند تمام چیزی را که به عموم ارتباط دارد بین خود تقسیم کنند. آنها فقط دفعتاً و نفع نقد و حاضر خود را دیدند، نه آینده را. در حالی که باید آن چوکی های کلیدی به آراء مردم گذاشته می شد. مشورت می شد. واقعاً در آن وقت اشتباهات زیاد و از حد گذشته بود.

سوال: یک نقطه دیگری که میماند و بسیار مهم و در عین حال مبهم است که در آن مجلس نام های دیگری هم برده شد که در راس اداره موقت قرار بگیرد. حتی در انتخاباتیکه در همان جلسه بن میان اعضای هیئات صورت گرفت گفته می شود که آقای سیرت رای زیاد برد. اما این حامد کرسی چه قسم مطرح شد و اولین بار او را که مطرح کرد و چگونه او در راس اداره موقت قرار گرفت؟

جواب: من بیشتر تصورم این است که همین شرکت های نفتی چون یونیکال و این ها این کار را کردند. نام کرسی هم در بین گروه روم بود، اما کرسی 2 رای برده بود و سیرت 11 رای. این برادر ها به کرسی رای دادند، چون فکر میکردند که اگر سیرت بیاید ما نمی توانیم نفر دوم باشیم که در آن صورت نفر دوم پشتون باید باشد. همان وقت آقای سیرت به من تیلیفون کرد که من رای را بردم به احضرابراهیمی بگویند که من را در رهبری اداره موقت قرار بدهد. آن وقت کار هم خلاص شده بود. تصمیم گرفته شده بود و از طرف دیگر من اصلاً به این پروسه علاقه نداشتم که کار آنجا تمام شود.

البته در جریان مذاکرات بن بیشتر روی نفع شخصی و فردی فکر شد و روی ارزش ها کمتر غور و تعمق صورت گرفت و به آن توجه نگردید. از طرف دیگر پیش بینی قوی نبود که آینده چه شود و چه می شود. من برای شان گفتم که آدم در این گونه مراحل فقط پیش پای خود را نبیند، بلکه آینده را تا پنجاه و صد سال در نظر بگیرد. من که پافشاری میکردم تا توافقنامه در داخل و در پایتخت کشورمان صورت بگیرد، روی آینده ها فکر می کردم. ورنه این طور نبود که من به انتقال قدرت آماده نبودم یا نمی خواستم که قدرت انتقال نشود. من میخواستم که در یک مرحله کوتاه انتقالی این دولت باشد و زمینه برای ایجاد و تشکیل شورایی آماده شود و در یک شورا قدرت انتقال یابد تا به دنیا نشان بدهیم که ما اصلاً به زور نمی خواهیم حکومت های ما تشکیل شود و به میان بیاید. ما با این کار یک فرهنگ جدید در انتقال قدرت و تشکیل حکومت را ایجاد می کردیم.

در گذشته ها چنین فرهنگی نبوده یا حکومت ها توسط قدرت های خارجی ساخته می شده و می آوردند یک نفر را نصب می کردند و یا توسط کودتاهای نظامی. ما که در دو مبارزه و جهاد با پیروزی آمدیم. هم شوروی را از خاک خود بیرون کردیم و هم در برابر تروریسم مقاومت کردیم. کار سوم را هم می خواستیم خود با افتخار انجام بدهیم که آن، انتقال قدرت بود از طریق یک شورا و از طریق آرای مردم. در این صورت هم قانونیت دولت ما تثبیت می شد و هم حقانیت مبارزه و مقاومت ما. و ما یک فرهنگ جدیدی را در نظام سیاسی کشور خود بنیانگذاری می کردیم.

سوال: افغانستان یک کشور کثیرالاقوام است، اما تقسیم قدرت و مشارکت در قدرت توازن قومی را رعایت نکرده، این مشکل چگونه میتواند حل شود و چگونه باید توازن قومی را در ساختار قدرت رعایت کرد؟

جواب: تصور من این است که این زیاد تبلیغات است که افغانستان بسیار یک کشور کثیرالاقوام است و موضوع قومی بسیار زیاد مهم است. در حالی کشورهای دیگر همسایه و منطقه از ما کرده بیشتر قومی و کثیرالاقوام است. ایران از ما کرده بیشتر کثیرالاقوام است. پاکستان همچنان و هندوستان بیشتر از آن. با اینگونه تبلیغات خواسته شده است که افغانستان را همیشه در تفرقه و نفاق قومی نگهدارند و از تشکیل ملت و ملت شدن جلوگیری کنند. میخواهند که همیشه این جا تشنج و کشمکش وجود داشته باشد. من به این عقیده هستم که بر اساس ارزش های ملی و دینی، ما می توانیم ملت تشکیل بدهیم. ببینید من بعد از سقوط طالب ها قندهار رفتم و از من چقدر استقبال صورت گرفت. در حالی که گفته می شد طالب ها یک حرکت قومی است و آنها از قندهار بودند. در حالی که این طور نبود و این گپ ها از خارج دامن زده می شود و آنها بیشتر یک پدیده خارجی بودند تا قومی.